

کتابخانه «فهرست شده»

۱۳۹۴۲

۹۹۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: شرح حدیث (مجموعه) - قسمه

مؤلف: شیخ رضا محمودی

موضوع: تاریخ - قسمه  
مدرسه: مدرسه اسکریه

۸۶۴۳۶

شماره ثبت کتاب



۱۲۸۶  
۱۳۰۲  
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فهرست شده  
۱۳۹۴۳

بازدید شد  
۱۳۸۵



بازدید شد

۱۳۸۵

شماره ۹۹۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح حدیث ل (مجموعه) - تفسیر

مؤلف شیخ محمد باقر

موضوع در ادب و تاریخ

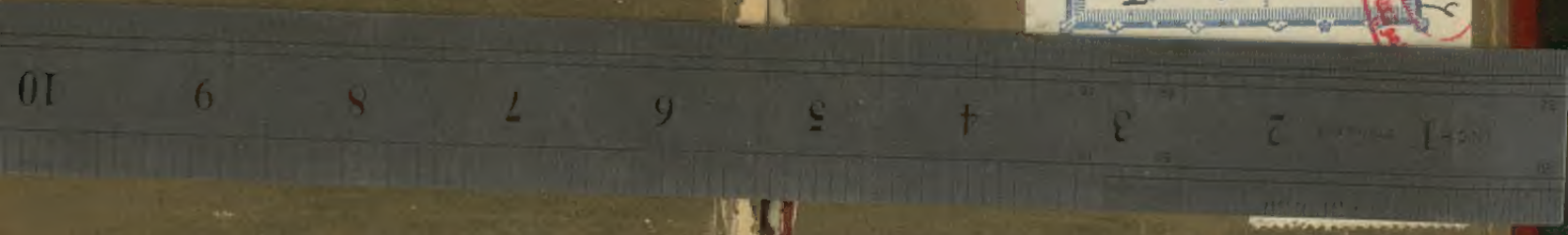
۱۲۸۲

مجموعه کتب خطی



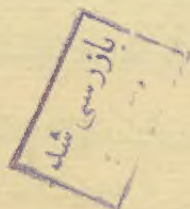
شماره ثبت کتاب

۸۶۴۳۶



(۱۸)

کتابخانه باقر قزق  
شماره ۲۵







## توضیح حدیث در کربلا

### بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بعد بخدای ملک الملک تحقیق که لسی داد و فضیلت شهنشاه کرم حضرت  
 عالم حبه رتبه آدم شد دین احمد خاتم رزاق محمد اعظم سم سید پیغمبر اکرم که  
 رضاء او بود و حمد و محمود و محمد شریف و صفای که زردان شده مخصوص حضرت  
 کاشد و بارل نجاشی رضاء آیه طهر در آن روز مبارک که از این فضیلت  
 رئیسند و مجرب بطوبی و حمد و صفت خود این است مروتی که از خود دنیا بیاورد  
 حاجت خود را رضاء او بد پس آنکه احد فرد تو انا همه حاجت مخلوق حاجت

نماید که بیایند و بنهند تا می شرف در میان پیش الی انهارا  
 کشت با حمد و رسل شد دین فاتح خیر علی عالی دلی دلی والا که بگو فضیلت  
 چنین صورت چهار کس با سبب جمع شدن تخفیف جمله زود و اولاد و اولاد  
 مروتی که صفت پس نگاه رسول مدنی رو بعلی کرد و بعد نمود که کسب شد  
 ملک قادر نشان که مرا از نهضت کجاست که بعد از پیغمبری و بوی کربلا  
 رسالت نمودی که مجلس و محل که شود ذکر حدیث بر زمین منیت در مجلس  
 محفل کربلا شیعیه و از دوست که همه و بر آنها بنه زار شود از جانب حق  
 و این ملایک بچنان مجلس و سبب نمایند و در خلاص بگویند بر کعبه و بار پس از  
 این شده فرخنده و بعد نمود میرا لبره حید صفدر که از این و همه نافع است  
 بر زبان که بسی خرم و دور رسند و کجاست ندیم از ارشاد همه شیعیه و کجاست  
 سرافراز شدند این سبب را به کجاست برای همی با بعد نمودی منیت  
 که در کربا به قسم با و بخلق جهان آنکه هر صفت پیغمبری و فضل پیغمبری

قصه شیرین فضا که کرد جهان دگر گرانده اگر صاحبِ مزن دلمی مالکِ سی را  
 غم داند و بود زود شود دفع و شکیل شود احوال جهان شخص بخوشی دهر خا  
 اوجله برانید که رخصت و ادب خود نموش شود و بر در این باب بندد و قی  
 با رفیق بود علی ان شه مردان که در این نیست و سنگام و گرانده و گنج  
 از اثر آن خرمک کون شعله با حله کویخت و خوش انجام شد و دگر از  
 حدیث است که هر جا که شود و وصف کسان شود حاضر و ناظر شریفین عظیم  
 سب که درش عالم حضرت مهدی قائم بود و شمع ذکر حدیث و بنیاد بهر را  
 لطف و محبت باید از روی ادب جمله نشینند حضورش نهی شرط و ادب  
 نشینند کون بلکه کمر بند و صو بهی که نیکه بظاهر بخود رسته درین مهدی قائم  
 نشینند و دگر غیبت زدن و کوشش بر آند و ز رخصت و ادب خاص و  
 خاشع زدن و جان و حقیقت همه اعضا و جوارح نبود و کوشش که مادر گشته  
 قصه شیرین کبار  
 بنده حدیث شریف لک فی بحر الطویل

کف

کف صد تفرقه کبری حضرت زهرا زینب سیمین رحمت شافع جمله است که  
 بود باید ز در خانه من باب کبارم که گویند پس نفوس بود که ای فاطمه اند  
 بدن من شده ضعفی ز جهان حادث و عارض عرض کردم که بنایا از علم و  
 بخلق جهان عیدم ای باب کرامی پس نفوس بود که احوال با در برای مدرک  
 حیاتی که عافی است بر ایشان زود فایز من فاطمه فرمود که رضم زنی امری که  
 بیاوردم و بر روی شریف پدرش بودیم که در دم نظری بر رخ زیبای دل  
 شرفش که در حال بدیدم خورشید بهر انداز الهی شده ساطع که بماند عماره  
 آن روی نور شده خنده و همچون طبق کمر شده به کشفه و مانند مردی که  
 و خورشید صفت گشته فروزنده و از صورت او نیک بدیدم هم این نور  
 پس نیک داشت مکر ساقی آنگاه بیاید حسن آن نور و جهان همه دانه از راه  
 که کسای بخوابش فاطمه فرمود که همسرستان نبی بر تو بود و رحمت بر دل  
 ای تو چراغ دل ما در پس کفها سخن بیا که در من شنیدم بوی خوش طریقه هر رنگ



بوی خوش قد که بزم هم رسد اکنون جزم ده که چنین گفت جان برادر  
 بیکدیگر بجا باشد و پس فاطمه فرمود بی حد کفایت شد در زیر جاک کن بجا حسن  
 بوی جبارش و پیغمبر جنت را دلب کرد سلام و بیداد آن که در جل بجا کرد  
 حضرت زکرم اذن لغز بود و بی گشت قرین آمد و کس کز قشش سبیل  
 گشت عیان ترجمه نذر علی نذر بد بگونه که گفتی زکی روح دو پیکر زکی نذر دوا  
 سمدانه که در دیده حق بین سخن نرسد بد که می دید و دوتا را پس نه گفت  
 ساقی انگاه باید شد مکلون گفت آن کس که بد نامش فرشت حک قلب بر اعدا  
 به شمعین این عیث غصیان امم که سلامی بگویش ز فاطمه فرمود که  
 باشد بر آکال سلامی کل کله ای گفت مادر که کنون شنوم بوی خوش طلیب  
 ظاهر ز تو چون بوی خوش جد که بزم خرم ده که از این را طلیبه ظاهره روح  
 چیست سبب گفت با و مادر فرخنده که کمال بود جد که از تو سخن است خجسته که  
 تو هست برادر شده در زیر جاک هر دو کون کن بجا حسن بوی جبارش و پیغمبر

جنت

جنت باد ب که سلام و بیداد آن که در جل بجا کرد و حضرت زکرم اذن  
 بغز و چون بی گشت جبارش و بی گشت قرین آمد و کس کز قشش سبیل  
 نشسته است و بیداد است کسی که سوره جبارش را بدی بوی جبارش و پیغمبر  
 فردان که سوره را بدی مغرب و با آنکه سوره گفت که برادر زکی سوره و با آنکه برادر  
 سوره و سوره ریک بیکر و کس حقیقت بکاشی توان بیکر و سوره را  
 پس نه گفت که ساقی انگاه باید شد علی آن عیث هم جبارش و بیداد که سلام  
 بر ای دشمن پیغمبر جنت بجا پس ز فاطمه گفت که بد و سلام ای تو هر چه جبارش  
 گفت که فاطمه شن شنوم بوی خوش طلیب و ظاهر ز تو چون بوی خوش خرم ده  
 بی عربی آنکه هر هست بر عزم در ادر گفت صدقه کبری که بی هست بی با و پدر  
 تو در زیر جاک کن بجا حسن بوی جبارش و پیغمبر جنت را دلب کرد سلام و  
 اذن که در جل بجا کرد و حضرت زکرم اذن لغز بود و بی گشت قرین آمد و کس  
 جبارش پاک نظم شد این جبارش و پیغمبر جنت جبارش و پیغمبر جنت جبارش و پیغمبر  
 بود جبارش و پیغمبر جنت جبارش و پیغمبر جنت جبارش و پیغمبر جنت جبارش و پیغمبر





هین فاطمه طاهره از ارادت اسم اینهمه سدا و خوارا ااه و فرما در جردن کوفی  
 شامی که کردند حیا از سر فاطمه و آب ندادند و کله کشته اگر کله از روی  
 زمین آب بگردید می قطره که ازیم که خود نوشی و نه آنکه که ازیم فاطمه ابیل جردن  
 دی تا بدو صد جردن آتش لب اندر لب با نام شهیدت اگر این است که  
 باشد مدت ساقی کوثر برود است در کوثر و تسنیم با نام شهیدت  
 که ایتم اگر نشسته در زعم شام مجرم عاصی و که کار پس از راه ترجم همین  
 صغیرم علی صغر که سه روز است نیشیده که قطره از شیر و نه جردن از آب  
 آب که بر جردن دارد و بخدا که در مضمون نه غری و گناهی که چنین کشته لب  
 چون غم زمرده و بهیش ز فاطمه ابی که بسی تشنه و قیاب بود و نه  
 مانگاه برآمد رنگین داد و بار غرض آب و شیر کی تر جردن که کردش  
 ز جهان شیر که کرد آن الم تیر دل فاطمه تا شیر بود که از این شیر خادوم  
 شوم و فارا شش از این نیست مرا حالت قهر که چون دگر کنم بی  
 حانس صحاب کس عطرش آن شرب تشنه و تا آنکه بعد جردن و جفا

تشنه



تشنه تشنه شش نموده دمان با نرگود که کفایت ز جفا حمله آید زنده  
 آتش اموال زان و بهیم طفلان بغارت بر بودند در عات نمودند  
 و بی جردن بودند و جفا را بفروند پس از این ظلم حرم شریفین را با  
 بسوی کوفه ببردند و رنگین را ده مرغانه مردود و کجاست زر طعن کجاست

خدا را

تا جرح کربش بود و جلد عالم	دست من و دمان نبی شرف آدم
بعد از شعله لاک علی حد صغیر	این غم فرخنده پیغمبر اکرم
پس روچه او خضر صبیه گری	آن کس که بود خادمه اش با جردن
انگاه حسن روشنی دیده زهرا	برجن و شیر عبد علی است مقدم
پس خامس صحاب که شاه شهیدان	آن باب بخت شهرت خاتم
از بعد حسن صحابه که در دست	برکت و شرف او ای است سلم
پس نظر آیت حد حضرت باقر	آن کس که شکافده علم است عالم

بر خانه دین جعفر صادق علیه السلام  
 دارای ولایت پس از او و کلمات  
 پس شافریان که بادیان جلال  
 و نگاه حق پاک امامی که جواد است  
 و نگاه حق نشانی آن است که جواد است  
 و آنکه حسن عسکری که امام است  
 پس باشد که کن و بکان جعفری نام  
 جز این همه و چهارم نبوت نبی است  
 در هر دو جهان با خدا یا زره و  
 تا آنکه نیکو یکی باج است که است  
 از جهت این دو جهان که که بخوانم

از او است که تا آخر مودت و محکم  
 باشد زنده خلق جهان فاضل و علم  
 چون بنده درگاه سلطان معظم  
 این که گزینش نیست در کس است  
 برام جلالت ملک بر عظم  
 بر خدمت او که گشته مضتم  
 آن است که برای خدا خجسته  
 زیرا که درگاه خدای مکرّم  
 ظلم که حرم که کن است که کم  
 سلطان جهانم دندارم که کم  
 مثل طلب قطره آبی است که اینم

بر درگاه

بر درگاه حق و مظهر کرم یک  
 تا فیض ناز خلق رسیده دما دم

در ولایت  
 خزان بنو طین باطن که بران  
 موفور السداد ظاهر سخن حق به از آن است که بهم

مرد و لیل لیل خون خوار است  
 روز نواد علی بن اسطال است  
 در جهان که بنم شده دل پر است  
 در هر کس که از جام تو قدر علی  
 در ستار جهان قمر عین است  
 کوس شاد و زمین گشته مینه  
 جلال کائنات بر قصه صانع

عید فرخنده به لود امیر عرب است  
 سموات زمین و آسمان طرب است  
 شخص شایسته از آتش آتش است  
 که شقای مرغ فرشته عجب است  
 و ستار جهان قمر عین است  
 باد غنیمت همه اکابر هم است  
 آرد از پیران زنجار است



جای است بر پیشانی نشسته ز شوق	نه این سخن شمع نیمه کبک است
مینند پای بکمان خد صبر رسول	کار عالم همه امر پیش طرب است
لشت پنهان نظر وقت تولد زارا	جگر پس طغان نظر محبت است
غیج است از لطف شمع بالاد	لو باد و ستاره به سحر عجیب است
موت نیست خبر آنکه در صفت است	پس مرد پیش قفله و بند و سب است
مار و حسیله بیکان مشرب است	از لعل دارد و از آنکه ناله عجب است
هم در دوش سوسان سلف دلا غر	هم مقدم همه در حب و زنجیر است
برضایت و این ستم سیر	سرفراخت که باد از همه ام و است
سخن از دوا خود شود عالم فتن	خامه بخار و دوش که جای است
هم شرف نقاب از هر چه نام	اری آری شرف شخص نام است

بر

طلب حق نزان که در کوس می	بایش رسد از ارض طرب است
از شرف اندیشه و پیش سده	برتر چه صفا غم غم است
شبه و عجمان در زینت	روز در چشم عدویش همه تاریک است
خامه را به دست و این	بست که ناله لاجش فتن طرب است
خرد آتش ز کس انعام از آنکه	شیر و خورشید تن بر احط است
از لعل لطف و شادمانی	از لعل نور محمد بل و لب است
سمن حق و این شمع و شمع	دلک هم که به سبک از لب است
بجای و حسیله طلق همه کاه	مدح و نظار تولد میر عجب است
اقد و مال شمع ضای اندر	بر جسدی





